

# زندگی خانوادگی با مارها

یک خانواده کرمانشاهی که با مارهای سمی زندگی خوب و خوشی دارند

در گفت و گویا «زندگی سلام» از حضور همیشگی مارها در خانه

وبازی با آن‌ها می‌گویند

پرونده

هر از گاهی خبری می‌خوانیم و می‌شنویم دربارۀ زندگی مسالمت‌آمیز انسان‌ها با حیوانات خطرناک. به تازگی ویدئویی منتشر شده است از محیط‌بانی که سه پلنگ برای خوابیدن کنار او با هم رقابت می‌کنند. چهار سال پیش یک خانواده مقدونیه‌ای، عکس‌ها ایشان از رفاقت با گرگ‌ها را منتشر کردند. همه‌مان کلی نمونه‌های خارجی و داخلی دیگر سراغ داریم و «چطور ممکنه؟»، اولین سوالی است که همیشه در بر خورده‌با چنین مواردی برایمان پیش می‌آید. در این پرونده، سراغ خانواده‌ای رفته‌ایم که با مارهای سمی، زندگی خوب و خوشی دارند. خانواده‌ای چهار نفره که چنان با مارها انس گرفته‌اند که گویی سال‌هاست مار در خانه آن‌ها اجاره نشین است. آن‌ها ماری را در خانه نگهداری می‌کنند که بعضی‌هایشان ۵ سال است که در کنار خانواده مروتی، روزگار می‌گذرانند. خبر، البته تازه نیست و چند سال پیش دربارۀش چیزهایی شنیدیم ولی این اولین بار است که گفت‌وگوی مکتوب مفصلی درباره این خانواده مار دوست منتشر می‌شود. شاید جواب سوال «چطور ممکنه؟» را هم در پرونده امروز زندگی سلام و در گفت و گو با اعضای خانواده مروتی پیدا کردیم.

## زندگی با مارها، بازی با مرگ است

پدر خانواده از علاقه عجیب و غریب خودش و بقیه

اعضای خانواده به خزنده‌های سمی و ماجراهایی که برایشان افتاده، می‌گویند

خانواده مروتی ساکن روستای «فیروزه» از توابع شهرستان «روانسر» کرمانشاه هستند. آقای «خداداد» پدر خانواده است، ۴۱ ساله، گاودار و شیفته‌مارها. ایشان و دو فرزندش از تجربه زندگی با مارها برایمان می‌گویند که در این پرونده خواهید خواند.

### ۱۲۰۱۰ تا مار در خانه داریم

از آقای مروتی می‌پرسم چطور جرئت می‌کنند مار به خانه‌شان راه بدهند و می‌گویند: «من وزن و بچه‌هایم استعداد خدادادی داریم که هیچ موجودی، درنده و خزنده و گزنده، آسیبی بهمان نمی‌رساند! حتی گرگ به ما حمله نمی‌کند. من خیلی عشق و علاقه به حیوان دارم، انداز بچه‌هایم. تا الان هم کاری نکرده‌ام که خدا خوش نیاید و این دوستی با حیوانات، موهبتی است که خدا به من داده است. حالا ۱۰، ۱۲ تا مار توی خانه داریم؛ نه که مال خودمان باشند، مهمان‌مان هستند. در منطقه ما، مار زیاد است. من شب‌هایم روم‌قرار گاه‌ها. چند تا شان را می‌گیرم، می‌آورم خانه. چند روزی مهمان ما هستند و با هم بازی می‌کنیم. بعد هم برشان می‌گردانم به طبیعت. از بقیه حیوانات هم نمی‌ترسم ولی به خانه نمی‌آورم‌شان چون غذای مخصوص می‌خواهند و دین‌شان می‌ماند گردنم. مار اما غذای خاصی نمی‌خواهد. این جان‌موش زیاد است، برای‌شان موش می‌گیرم. می‌پرسم چطور فهمیدید با مار می‌شود رفاقت کرد، تعریف می‌کند: «بیست و دو، سه سال است که فهمیدم هیچ جانوری به من حمله نمی‌کند. حتی سگ‌های وحشی وقتی به سستم می‌آیند، رام می‌شوند و کاری به کارم ندارند. برای خودم هم عجیب است و همیشه از خودم می‌پرسم این چطور سهمی است که خدا به من داده. همه چیز از یک خواب، شروع شد. قبل از این ماجرا، خیلی از مار می‌ترسیدم.

### از مهارت‌م برای نجات مردم استفاده می‌کنم

به هر حال، مار سمی و خطرناک است. می‌گویم تا حالا اتفاقی برای تان نیفتاده؟ جواب می‌دهد: «الحمدلله تا الان مارها هیچ آسیبی بهمان نرسانده‌اند. البته خودمان می‌دانیم این کار، بازی با مرگ است. یک لحظه غفلت، یک عمر پشیمانی (مکث می‌کند). پشیمانی هم ندارد، نیش بزند دیگر همه چیز تمام است اما نمی‌زند. من، با مارها خوش رفتاری می‌کنم. تا الان خیلی‌ها پیشنهاد خرید و فروش و زهرگیری بهم داده‌اند ولی دوست ندارم از این کارها بکنم. به من یک میلیارد می‌دهم، یک مار برایم بگیر. اصلاً این کار را نمی‌کنم. عشق و علاقه‌ام به مارها قیمت ندارد. یک جفت مار قبرستان داشتم، از دیدن‌شان وحشت می‌کردی. تو یک قبر قدیمی دیدم‌شان. آوردم خانه، یک جفت مهره برایم گذاشتند. از مهره مار، برای طلسم‌های مختلف استفاده می‌کنند ولی من مهره‌ها را نگه نداشتم. بردم توی قبرستان دفن کردم که دست‌نااهل نیفتند». آقای مروتی می‌گوید از توانایی‌اش برای کمک به دیگران هم استفاده می‌کند: «تا حالا جان خیلی‌ها را نجات داده‌ام. همین پریشب دو تا مار جعفری، رفته بود تو جالباسی خانۀ ای. دوو نیم شب بود که بهم زنگ زدند، مارها را گرفته و در طبیعت رها کردم. در منطقه خودمان، همه شماره من را دارند. زیاد پیش می‌آید که مار به خانه‌ها برود و همیشه به من زنگ می‌زند تا جان‌شان را نجات دهم. من هم از این توانایی‌ام برای کمک به دیگران، دریغ نمی‌کنم.

### مار، ضامن و امم شد

گرچه مارگیری خانواده مروتی برای اهالی روستا و آشناهای دور، مفید

ZENDEGI - SALAM

ضمیمه روزنامه خراسان

یکشنبه • ۱۹ مرداد ۱۳۹۹  
۱۹ دی‌الحجه ۱۴۴۱ • ۱۹ آگوست ۲۰۲۰  
شماره ۲۰۴۴۵

۱۶۶۵



## از پیشه می‌ترسم اما از مار نه!

فرزند کوچک خانواده می‌گوید که من مارها را دوست دارم، می‌بوسم‌شان، می‌اندازم‌شان دور گردنم و...

هستی، ۱۵ ساله است. هنوز انتخاب رشته نکرده، دوست دارد تجربی بخواند و بعد هم پزشکی یا پرستار شود. هستی، توی تیم پدرش است و ارتباطش با مارها نه از سر عادت که از روی علاقه است.

پدرت برایت تعریف کرده که تو خیلی با مارها ریفیقی. درست‌ه؟

من مارها را دوست دارم. می‌بوسم‌شان، می‌اندازم‌شان دور گردنم. بعضی وقت‌ها هم مارها را می‌برم بیرون که با دوست‌هایم بازی کنیم ولی آن‌ها می‌ترسند و فرار می‌کنند.

تا حالا شده دلت بخواد ماری را به طبیعت برنگردانی و برای خودت نگه‌داری؟ آره. دیشب با یک مار آورد برایم، خیلی دوست

داشتنی بود. دلم می‌خواست مال خودم باشد ولی فرار کرد.

چطوری مطمئنی مارها بهت آسیبی نمی‌رسانند؟

مارها دوستم دارند. باهاشان حرف می‌زنم. برای‌شان اسم انتخاب می‌کنم، مثلاً اسم یکی‌شان «نی‌نی» است.

اولین بار کی با یک مار روبه‌رو شدی؟ دو سالم بود. اخبار استان هم نشانم داد.

## اولین بار در ۸ سالگی به مار دست زدم

فرزند بزرگ خانواده می‌گوید که آرزو به دل مانده یک بار پدرش به جای مار برایش اسباب‌بازی بخرد

خالد، ۱۹ ساله است و پشت کنکوری. انسانی می‌خواند و دوست دارد دبیر شود. خالد مثل مادرش علاقه‌ای به مارها ندارد ولی چون از بچگی با آن‌ها بزرگ شده است، دلیلی برای ترسیدن و احتیاط کردن نمی‌بیند.

### اولین بار چطور با مار مواجه شدی؟

یک روز با پدرم رفته بودیم کوه. سنگ بزرگی روی کوه منطقه‌مان هست که بهش می‌گویند «سنگ‌ماران» چون کلی مار زیرش زندگی می‌کند. بابا گفت مار سیاه‌زیرسنگ را بردار. آن موقع هشت سالم بود و اولین باری بود که به مار دست می‌زدم. راستش علاقه‌ای به خزنده‌ها ندارم ولی چون از سن کم با آن‌ها زندگی کرده‌ام، ترسی ندارم و بهشان عادت کرده‌ام.

دوستانت درباره عادت خانوادگی شما به معاشرت با مارها چه نظری دارند؟

از دور من را می‌بینند، فرار می‌کنند (باخنده). بهم می‌گویند این کار را نکن، خطرناک است ولی من یک گوشم در است و یکی، دروازه چون می‌دانم که خطری برایتان ندارند.

### تو هم مثل پدرت، به مارگیری مشهوری؟

بله، تا حالا چندین نفر را نجات داده‌ام. در محل‌مان من را می‌شناسند و اگر خطری باشد، خبرم می‌کنند. بعضی وقت‌ها هم شیطنت می‌کنم. مثلاً معلمم را تهدید کردم که اگر نمره ندهد، مار می‌برم سر کلاس. البته هیچ وقت چنین کاری نمی‌کنم. طرف می‌ترسد

## نکته

این پرونده، یک گزارش مستند است. قلم‌ما، در حکم دوربین فیلم‌برداری، یک زندگی عجیب را برای تان روایت می‌کند. بی‌سانسور و حذف و اضافه. پس همان‌طور که قرار داد فیلم‌های مستند را پذیرفته‌اید، این پرونده را هم با نگاه بی‌طرف بخوانید. ما در این گزارش، چیزی را رد، تأیید و توصیه نمی‌کنیم. لطفاً شما هم مصاحبه‌شونده‌ها را الگو، نبییند و فقط به قصه جالب‌شان گوش کنید. اگر فرزند کم‌سن و سال تان این پرونده را خواند، برایش توضیح بدهید که حیوانات سمی و خطرناک، هنوز سمی و خطرناک‌اند!